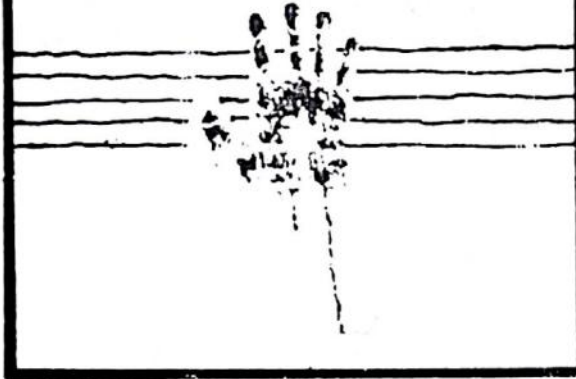


هزواد بیات بالنده



شاره‌های آفتاب



مجموعه ترانه سرورهای زندان

وترانه سرورهای رزمنده

سخنی با شنوندگان

گوهر شخصیت انسان در جریان پیشرفت تاریخ، در ابعاد متنوع و گوناگونی تراوش یافته و پرداخت گردیده است. بی تردید شایسته «انسان» بودن دست یابی به این شخصیت غنی و گسترش یافته می باشد. آنکه از «گوش موسیقی شنو» و «چشم شکل شناس» سخن می گفت، بدرستی تسک ساختی بودن و یک بعدی ماندن انسان را آماج حمله قرار داد.

هنرها نیز در رشد، گسترش و غنای چنین شخصیتی، نقشی ویژه دارند. ولی از آنجا که صاحبان زروزور برای حفظ سلطه خویش بر توده انسانها، از هیچ وسیله ای فروگذار نیستند، و از آنجا که غنای شخصیت انسان، نه تنها مورد نظر آنان نبوده، - چرا که اغلب سدی است در راه غارتگریهایشان - بلکه آگاهانه در جهت ویرانی این شخصیت سمت می گیرند. بدین جهت، آن هنری که بعنوان شناختی عاطفی و شورانگیز و برخوردار از محتوایی بالنده، در جهت اعتلای شخصیت انسان حرکت می کند، «غیر قانونی» شناخته می شود، به زندان می رود، شکنجه می شود، و در آفتاب خیزانها تیرباران می گردد. از سوی دیگر آن هنری که در تقابل با اعتلای خصایل انسانی قرار می گیرد، از طرف سلطه جویان جبار بعنوان وسیله ای برای تثبیت خویش و

تعمیق توده‌ها مورد استفاده قرار گرفته است .
عکس‌العمل جامعه در آغاز نفی این هنر رسمی است - ابتدا بوسیله عناصر آگاهش . . . چنین است که در جامعه ما به علت آنکه هر گونه هنری که در دسترس عموم قرار می‌گرفته ، هدفی نه در جهت تعالی انسان که در راستای به‌زیر کشاندن شخصیت او داشته است ، هنر و هنرمند (عمدتاً) نفی گردیده . ولی در همان حال در میان توده‌ها ، هنر عامه‌پسند سمت داده شده بوسیله همین هنر رسمی ، گسترش یافته و تأثیرات زیانباری بر جای گذاشته است .

مشخص‌ترین و پر دامنه‌ترین این هنرها ، موسیقی است . ترانه‌ها در جامعه ما نیز بردی وسیع دارند . فروش میلیونی صفحات آوازخوانهای کاباره‌ای و برد آنها تا دور افتاده‌ترین ده‌کوره‌های میهن مان به کمک ترانزیستور ، نشانه‌ای بارز بر این امر است . چه بسیارند کودکان کپر نشینان ، چه انبوهند جوانان خانواده‌های مذهبی و غیر مذهبی ، شهر نشین و حاشیه نشین و روستایی ، و چه فراوانند کارگران جوان و میانسال کارگاہها و کارخانه‌های صنعتی که در هر فرصتی این « ترانه‌ها » را زمزمه می‌کنند ، به خاطر می‌سپرنند و عمیق‌ترین تأثیرات را از آنها می‌پذیرند ، تا آنجا که خوانندگان این ترانه‌ها الگویی می‌شوند برای بخشی از شخصیتشان . این « ترانه‌ها » اغلب آهنگهایشان یا رونوشتی ناخوانا از ترانه‌های عامه بوده و یا به شکل غریبی با اصطلاح « مدرنیزه » شده و تا تقلیدی کور از نوعی

موسیقی خارجی است . با « شعر » هایی که در وانفسای محرومیت‌های نسل جوان ما ، دامن زنده آتش نیازهای جسمانی ، آنهم به نادرست‌ترین شکل آن بوده و رشد دهنده خصلت‌های منفی می‌گردند ، اینست چوکابه‌ای بر کام تشنگان جوان میهنمان ریخته شده . در واقع از آهنگهای محلی که بازتاب تلاش زندگی بخش توده‌های ماست نیز با قرار دادن شعرهای ویژه ، بمثابه عامل نفوذمند کردن فرهنگ ارتجاعی استفاده می‌شود .

بدین جهت ، برای زدودن اثرات گرانبار و زیان‌آور چنین فرهنگی ، برای پر کردن شایسته خلای موجود در این زمینه ، برای هشدار به آن هم‌میهنانی که برای نفی هنر رسمی ، هنر را بطور کلی نفی می‌کنند ، برای نفوذ هرچه بیشتر ایده‌های انقلابی ، و شناسایی و ارائه هنر مترقی و بالنده ضرورتی است انکارناپذیر و در این میان کوشش عملی در ارائه توده‌گیرترین شکل این هنر ، یعنی ترانه ، با محتوایی که در جهت تعالی جنبش نوین انقلابی ایران قرار گیرد ، بی‌شک وظیفه‌ایست . اکنون باید هنرمند ترانه‌خوان به این مهم واقف گردد که کلماتش تا چه پهنه‌ها و در چه ژرفنایی مؤثر می‌افتد . آن ترانه‌سرای شاعر باید بیندیشد که ترانه‌هایش چه تأثیری در پیشرفت جامعه می‌تواند داشته باشد . و آن آهنگساز نیز بداند که نباید بی‌تفاوت بماند . و مردمانمان نیز باید بپذیرند که یک آهنگساز و یک ترانه‌پرداز و یک ترانه‌خوان متعهد و آگاه ، شخصیتی سیاسی - هنری و ارزشمند دارد که آگاهانه در جهت تأمین منافع خلق در سمت توده‌ای شدن امر مبارزه دورانسازمان حرکت می‌نماید .

آفتابکاران جنگل *

سر او مد زمستون

شکفته بهارون

گل سرخ خورشید باز او مد و شب شد گریزون . (۲)

کوها لاله زارن

لاله ها بیدارن

تو کوها دارن گل گل آفتابو میکارن . (۲)

توی کوهستون دلش بیداره

تفنگ و گل و گندم ، داره میاره

توی سینهش ، جان ، جان ، جان . (۲)

یه جنگل ستاره داره ، جان ، جان

یه جنگل ستاره داره .

سر او مد زمستون

شکفته بهارون

گل سرخ خورشید باز او مد و شب شد گریزون . (۲)

لبش خنده نور

دلش شعله شور

صداش چشمه و بادش آهوی جنگل دور . (۲)

توی کوهستون دلش بیداره
تفنگ و گل و گندم داره میاره
توی سینه‌ش ، جان ، جان ، جان
توی سینه‌ش ، جان ، جان ، جان
یه جنگل ستاره داره ، جان ، جان
یه جنگل ستاره داره
یه جنگل ستاره داره ، جان ، جان
یه جنگل ستاره داره .

* ترانه سرود « آفتابکاران جنگل » با یاد حماسه آفرینان سیاهکل ساخته شده .
آهنگ آن مجلی است و شعر آن بوسیله زندانیان میامی تنظیم شده است .

با خاطره نبرد حماسی سیاهکل
در نهمین سالروز

ترانه سرود

آتشکاران جنگل *

باد و توفان گر کند غوغا برپا
برف و بوران گر بتوفد در شبها
بانگ تندر گر خروشد در دریا
شب زند گر خیمه‌ها بر جنگلها

کوه سرکش سربساید آسمان را همه جا
سرفرازد پا برجا
بنگرد بر دریاها .

می‌خروشد ز دل ابر سیاه
می‌شکوفد گل خون همه جا
سوز پنهان عاشقان دلیر
سرکشد از دل تیر ، دل تیر ، دل تیر .

زندگی می‌شکفد پرغوغا
در دل سبز همه جنگلها

می‌دود با گل خون در دل شهر
می‌درخشد از افقهای خاور .

توفان ، خون ما
در هرجام لاله سرخ
برفروزد آتشها
سرکشاند از سنگرها .

* نامی برای رزمندگان فدایی در نبرد سیاهکل .
* آهنگ محلی گیلکی .
* کلمات ترانه : (دال - هم بند) .

خون ارغوانها *

زده شعله در چمن
در شب وطن
خون ارغوانها
تو ای بانگ شور افکن
تا سحر بزن
شعله تا کرانها
که در خون نخستگان
دلشکستگان
آرمیده توفان.
به آیندگان نگر
در زمان نگر
بردمیده توفان .
قفس را بسوزان
رها کن پرندگان را
بشارت دهندگان را
که لبخند آزادی ، خوشه شادی
با سحر بروید .
سرود ستاره را موج چشمه با آهوان بگوید .

ستاره ستیزد و شب گریزد و
صبح روشن آید
زند بال و پر ز نو ، آن کبوتر و
سوی میهن آید .
گرفته تمام شب
شاخه‌ای به لب
سرخ و گرده افشان
پرد گرده گسترده
دانه پرورد
سرزند بهاران .
قفس را بسوزان
رها کن پرندگان را
بشارت دهندگان را
که لبخند آزادی ، خوشه شادی ،
با سحر بروید .
سرود ستاره را موج چشمه
با آهوان بگوید .

* شعر از زندانی سیاسی .

از درون شب تار ، می شکوفد گل صبح
خنده بر لب ، گل خورشید کند

جلوه بر کوه بلند . (۲)

نیست تردید ، زمستان گذرد

وزپی اش پیک بهار

با هزاران گل سرخ

بی گمان می آید .

در گذرگاه شب تار ، به دروازه نور

گل مینای جوان

خون بیفشانده تمام

روی دیوار زمان

لاله ها نیز نهادند به دل

همگی داغ سیاه .

گرچه شب هست هنوز

با سیه چنگ بر این بام آونگ .

آسمان غرق ستاره‌ست و لیک
آسمان غرق ستاره‌ست هنوز
خوشه‌ها بسته ستاره ، گل ، گل
خوشه اختر سرخ

با تپشهای سترگ
عاقبت کوره خورشید گدازان گردد

عاقبت کوره خورشید گدازان گردد .

* سروده شده در زندان کمیته، تابستان پنجاه و شش، با خاطره شهید مینا رفیعی

می‌گذرد در شب آئینه رود

خفته هزاران گل در سینه رود

گلبن لبخند فردایی موج

سرزده از اشک سینه رود

فراز رود نغمه‌خوان

شکفته باغ کهکشان

می‌سوزد شب در این میان .

رود و سرودش

اوج و فرودش

می‌رود تا دریای دور .

باغ آئینه

بارد در سینه

می‌رود تا ژرفای دور

موجی در موجی می‌بندد

(۲) { برافسون شب می‌خندد
با آبی‌ها می‌پیوندد .

فردا رود افشان ابریشم

در دریا می‌خوابد

خورشید از باغ خاور می‌روید

بر دریا می‌تابد

موجی در موجی می‌بندد

(۲) { بر افسون شب می‌خندد
با آبی‌ها می‌پیوندد .

فردا رود طغیان شور افکن

در دریا می‌خواهد

خورشید از شرق سوزان می‌روید

بر دریا می‌تابد

موجی در موجی می‌بندد

(۴) { بر افسون شب می‌خندد
با آبی‌ها می‌پیوندد .

* همخوان شده بر آهنگی قدیمی بوسمله یکی از زندانیان سیاسی .

سرود بیژن *

به پرنیان شفق ، ز خون شراره دمید ؛
ز سرخی اش شرری ، به هر ستاره رسید .
گلوله بارد که تا بر آرد ز ژرف آتش و خون ،
به صبح توده نوید .

به سرخی در ستاره اکنون ،
نشسته در تن شب ،
نشان صبح سپید . (۲)

بین که شهر و جنگلها ،
ز قهر آنان خونین است !

شهاب راه آینده ،
ز خون آنان آذین است !
شکوه روشنی فردا ،
ز خون بر آرد سر .

بگو به میهن ، که خون بیژن ،
ستاره گشت و از آن ،
چه سان شراره دمید !
به سرخی در ستاره اکنون نشسته در تن شب ،
نشان صبح سپید . (۲)

به سرنگونی « شب » ، کنون نگر همه جا !
زخشم و کینه خلق ، شراره گشته پیا .
به گام هر یل که از سیه کل ،
چون تندی دمدش ، سرود آتش و خون .
شهامت در ستاره سازد ،
ز سرخ چهره خویش ، تلاش و کینه فزون .
رهایی خلق ایران ،
نبرد ما را آئین است .
و کهکشان فردایش ،
ز خون آنان آذین است .
شکوه روشنی فردا ،
ز خون بر آرد سر
بگو به میهن ، که خون بیژن ،
ستاره گشت و از آن
چه سان شراره دمید !
به سرخی هر ستاره اکنون ،
نشسته در دل شب ،
نشان صبح سپید . . .

* با خاطره شهید کبیر ، بیژن جزنی ، از آغاز گران جنبش نوین انقلابی ایران و یکی از بنیاد گران « سازمان چریکهای فدایی خلق ایران » .

سرود آتش *

بعد از آن « مرداد » گران ،
خشم تو خفته در خاکستر تابستان .
ای میهنم ای ایران من !
ای میهن ، ای زندان من !
می درخشد شعله آفتاب ،
روی توفان سرخ انقلاب .
چون فدایی با خشم و خون به پیش !
از دل آهن و دود و شخم و خیش .
جام غم ، شود نگون ،
شود نگون ،
شود نگون .
گل دهد ، فلات خون ،
فلات خون ،
فلات خون .
بهار خون مردمان ،
گل آورد ، گل ارغوان
گل ارغوان ، گل ارغوان .
بعد از آن « مرداد » گران ،
خشم تو خفته در خاکستر تابستان .

ای میهنم ای ایران من !
ای میهن ای زندان من !
می درخشد شعله آفتاب ،
روی توفان سرخ انقلاب .
چون فدایی با خشم و خون به پیش !
از دل آهن و دود و شخم و خیش .
جام غم ، شود نگون ،
شود نگون ،
شود نگون .
گل دهد ، فلات خون ،
فلات خون ،
فلات خون .
گلوله شعله ور شود ،
شب وطن ، سحر شود ،
سحر شود ،
سحر شود .
می درخشد شعله آفتاب ، روی توفان سرخ انقلاب .
چون فدایی با خشم و خون به پیش ؛
از دل آهن و دود و شخم و خیش . . .

* شعر از زندانی سیاسی .

تل زعتر *

« تل زعتر » بنا شده بر ویرانه‌های « بیروت » .

آشیان خلقی رانده از سرزمین خویش ،

- آوارگاز -

مردم « حیفا » ،

« دیر یاسین »

و « یافا » ،

خلق سراسر فلسطین .

تازاج خون خلق فلسطین ،

جنایت « صهیونیست » را تاوان به‌زور شد .

« تل زعتر » اردوگاه شهیدان ، اردوگاه مرگ ؛

« تل زعتر » اردوگاه گوشت و خون انسان .

مرگ از گرسنگی ،

مرگ از تشنگی ،

و ایک ، آنان به‌سختی پولاد ، استوارند و می‌رزمند ،

« مردان پایداری »

مسلح و نیرومند ،

که روشنی می‌بخشد شهامتشان ،

شب یلدای تیره را .

سر تا سران شب ،

می تازند بر آنان « فاشیستها »

و کشتار می کنند .

« گرگان مرگ » ، - هر دم که خواستند -

از خون سیراب می شوند .

در قعر اردوگاه ، خلقی مصمم

پرچم آزادی را بلند می افرازد .

« مرگ برستمگران ! »

« پاینده باد مقاومت خلق ! »

« یا مرگ یا پیروزی ! »

« تل زعتر » ، نماد نبرد خلق !

« تل زعتر » ، گواه توانمندی خلق !

ره به پیش می گشاید ، شعله های آن « ویران »

شعله هایی که جاودانه فروزانند .

برگیر تفنگ شهیدان به خاک افتاده را

« پیروز باد جنگ خلق ! »

برگیر تفنگ شهیدان به خاک افتاده را

« پیروز باد جنگ خلق ! »

* « تل زعتر » اردوگاهی از فلسطینیان آواره از فلسطین و سایر زحمتکشان در لبنان بود . این اردوگاه در بهار ۱۹۷۶ به محاصره نیروهای « فالانژیست » و « مرتجع » درآمد و حدود پنجاه شبانه روز دلاورانه مقاومت کرد و جنگید . برگردان از « ترانه سرودی » بهمین نام از انگلیسی است که شعر آن با آهنگی از « میکیس نشودوراکیس » ، آهنگساز مترقی یونان همخوان است .

حماسه « هوشی مین »

آن رودها ، فراسوی اقبانوس . . .
بسیار دورتر از کرانه شرقی دریاها ،
انسانی می زیست که خلق « هند و چین » را پدر بود
و نامش « هوشی مین » .
از « ویت باک » تا « دلتای سایگون » ،
از کوههای دشوار تا جلگه های پست ،
کارگران ، زحمتکشان و برزیگران فقیر جوان و پیر ،
برای آزادی به جنگ برخاستند ، همدوش « عمو هو » .
« هوشی مین » ، ملوان دریاهاى ژرف بود ،
که بر هفت دریا روزگار گذرانید .
سختی و کار ، آموزگاران نخستین ،
و استثمار ، الفبایش بود .
« هوشی مین » از دریا بازگشت
و بر سرزمین بومی اش نگریست ،
و دید گرسنگی و نیاز خان « هند و چین » را
و سربازان بیگانه را به هر گوشه ای .
« هوشی مین » به کوهستانها شتافت ،
و گروهی آهنین عزم را تهیه دید .
قهرمانانی که رهایی خاق « هند و چین » را سوگند خورده بودند

و راندن اشغالگران سرزمین خویش را نیز .

چهل تن ، صدتن شدند
صدهزار تن و « هوشی مین »
ره به پیش گشودند و ارتش خالق را بنیاد کردند .
ارتش آزادیبخش « ویت مین » را .

هر سرباز ، برزیگری است
که عصر هنگام داسش را به چنگ می گیرد
و در بامدادان ، تفنگش را بردوش
اینست ارتش عموهو !

در کوهها ، از میان جنگلها
در شالیزاران و نیزارها ،
زنان و مردان ارتش هندوچین ، موزون گام می کوبند ،
و با بذرهای « پیروزی » ، « آزادی » می کارند .
از « ویت باک » تا « دلتای سایگون »
موزون گام می کوبند ، ارتش های « ویت مین »
و باد پرچم های خالق « هند وچین » را در امتزاز می دارد .
صلح ، آزادی و هوشی مین !

شکار پایان یافته است ، سگان تازی خسته اند ،
شکارگران انسان « او » را شکار کردند ،
و اینک آرام گرفته اند .

چه گوارا آزاده و سرکش بود .
او را خسته و پاره پاره ،
به خاک کشیدند .

ستارگان در پهنه های تاریک گم گشته اند ؛
شکارگران در ماهتاب و شب در کمینند .
چه گوارا ، چون برزیگری گام می سپارد ،
با نغمه هایی که بر جهان ، بدر روشنایی می افشاند .

ره تیره و در هر کنارش خطر در کمین است ؛
و چه بسا ، سلولی در زندان است ، انتهایش .

چه گوارا ره می نماید (با مشعلی در دست) ،
تا از آنجا که فرو او فتاد ، فراتر رویم .

دلاوران ره می نمایند ، و دلیران ره می پوبند ،
با مرگ هر قهرمان ،

قهرمانان زاده می شوند ،

چه گوارا قهرمان قهرمانان بود .

مرگ را پذیرا گشت ،

و در چشمانش سپیده می دمید .

شکارگران انسان در جنگل ،

او را در خاک کردند .

و هیچ سنگی هم بر آن مزار دور افتاده ،

نشان نشد .

بدرود ، رفیق چه گوارا بدرود ...

راهی را که روشنی اش بخشیدی ،

هموار می کنیم ،

هموار می کنیم .

دمیم آتش را و بکوبیم
تا وقتی که آهن گرم است .

روز قطعی جدال است
آخرین رزم ما
انترناسیونال است
نجات انسانها .

تنها ما توده جهانی
اردوی بیشمار کار
داریم حقوق جهانیانی
نه که خونخواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور
بر رهنمان و دژخیمان
در این عالم بر ما سراسر
تابد خورشید نورافشان .

روز قطعی جدال است
آخرین رزم ما
انترناسیونال است
نجات انسانها .

برخیز ای داغ لعنت خورده
دنیای فتر و بندگی
جوشیده خاطر ما را برده
به جنگ مرگ و زندگی .
باید از ریشه براندازیم
کهنه جهان جور و بند
آنگه نوین جهانی سازیم
هیچ بودگان هر چیز کردند .

روز قطعی جدالی است
آخرین رزم ما
انترناسیونال است
نجات انسانها .

بر ما نبخشد فتح و شادی
، نه شاه نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی
در پیکارهای بی‌امان
تا ظلم را از عالم بروبیم
نعمت خود آریم به دست

منتشر شد:

۱- شماره های آفتاب در شب تار «دقترها و دقتره»

چاپ اول: لندن

چاپ دوم: واشنگتن

۲- شماره های آفتاب در شب تار «ترانه سرورها» (۱) (کاست)

۳- شماره های آفتاب در شب تار «ترانه سرورها» (۲) (کاست)

۴- شماره های آفتاب در شب تار «مجموعه ۹ ترانه سرود و شعر»
(کاست)

منتشر میشود:

۱- زندگی، مبارزه، عشق و مقاومت (تجارب زندان)

۲- درباره شعر و موسیقی

هنر و ریاضیات پانده:

در خدمت جنبش نوین انقلابی ایران و همبستگی خلقها

تکثیر از دانشجویان پیشگام دانشگاه تبریز

دیجیتال کننده کتاب: نینا پویان